



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۷/۲۰

نویسنده: ن. جلیل زاد

نقد مقاله پرتو نادری

بسیار شکننده است. شعار است، نه برهان. زبان شاعرانه، جای سند را گرفته، خطر اصلی متن همین جاست. در پائین مقاله ای پرتو نادری را بخوانید

مرثیه ای به نام تاریخ

نقدی بی پرده بر متنی که با شعر، سند را ذبح می‌کند

این متن، تاریخ نیست، مرثیه ای است که لباس قاضی پوشیده و بر مسند داوری تاریخ نشست، بی آنکه یک سطر سند در دست داشته باشد. زبان روان و آهنگین آن، به جای آنکه ابزار روشنگری باشد، پرده‌ای است که زیر آن، سستی کامل استدلال پنهان شده.

باید این پرده را با بی رحمی درید، چون هر متنی که با موسیقی کلمه، جای برهان را می‌گیرد، نه به خواننده خدمت می‌کند، نه به تاریخ، به خود نویسنده هم خیانت می‌کند، چون او را از رنج تحقیق راستین معاف می‌سازد و به‌جایش، لذت ارزان قافیه سرایی می‌دهد.

نخستین زخم‌کننده بر پیکر این متن، همان ادعای «پل تجاوز شوروی» است، ادعایی که در همان لحظه که زاده می‌شود، خودکشی می‌کند.

متنی که داودخان را معمار نفوذ مسکو می‌خواند و سه پاراگراف بعد، از خشم همان مسکو در برابر سرکشی او سخن می‌گوید، دیگر تحلیل نمی‌نویسد، افسانه و لطیفه می‌بافد، افسانه ای که قهرمانش هم باید خائن باشد هم شهید، هم عروسک کرملین باشد هم قربانی خشم کرملین، تنها برای آنکه داستان، غم انگیزتر جلوه کند. این، نه تحلیل تاریخی، که کلاهبرداری روایی‌ست، گرفتن دو نتیجه متضاد و فروختن هر دو به خواننده ای که فرصت پرسیدن ندارد.

دومین زخم، تنزل چهار دهه خون و ویرانی به یک عصر بدرفتاری دیپلماتیک با برژنف است. این، تنبل ترین شکل ممکن اندیشیدن درباره تاریخ است، قصه ای برای کودکانی که می‌خواهند تاریخ ساده باشد، نه برای بزرگسالانی که می‌دانند فروپاشی یک دولت، هرگز محصول یک بعدازظهر بی ادبانه نیست.

کودتای ثور، ریشه در سال‌ها سازمان دهی حزب مزدور دموکراتیک خلق در دل ارتش داشت، در رقابت جنگ سرد ریشه داشت، در ضعف نهادی چند نسل ریشه داشت.

فروکاستن همه این‌ها به یک جلسه، نه فقط ساده سازی، که توهین به عقل خواننده است، توهینی که با یک جمله زیبا پوشانده شده تا کسی متوجه تهی بودن زیر آن نشود.

سومین زخم، عریانی کامل متن از سند است. برنامه رادیویی «کاکاجان و برخوردار» را با ادعای «شنونده‌گان زیاد» به رخ می‌کشد، اما یک رقم، یک آمار، یک گزارش مستند ارائه نمی‌دهد.

از صدیق فرهنگ نقل قول می‌آورد، اما نه شماره صفحه ای، نه سال چاپی، نه نشانی دقیقی.

این، دیگر ارجاع علمی نیست، شایعه ایست با نکتایی و دریشی یک رنگ، شایعه ای که به جای آنکه در کوچه پچ پچ شود، بر منبر تاریخ فریاد زده می‌شود.

متنی که ادعای داوری تاریخی دارد اما حتی زحمت یک ارجاع درست را به خود نمی‌دهد، در واقع از خواننده اش سوءاستفاده می‌کند، از اعتمادش تغذیه می‌کند، بی آنکه چیزی برای اثبات آن اعتماد عرضه کند.

چهارمین زخم، شاید ناجوانمردانه ترین بخش این متن باشد، حذف کامل بحران ساختاری خود سلطنت از روایت. کهولت ظاهرشاه، نبود ولیعهد آماده، نزاع خانوادگی دربار، رشد افسارگسیخته قدرت افرادی مانند سردار عبدالولی، هیچ کدام در این متن جایی ندارند.

چرا؟

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

چون اگر این حقایق گفته شوند، دیگر نمی توان تمام بار فروپاشی یک نظام چهل ساله را بر شانه های یک نفر گذاشت .

این، تاریخ نگاری نیست ، بزغاله قربانی ساختن است ، انتخاب یک قربانی ساده برای فرار از پیچیدگی ناراحت کننده حقیقت.

پنجمین زخم، دوگانگی حل نشده و بزدلانه ای است در برخورد با شخصیت داودخان: هم دیکتاتوری است که پارلمان را قفل کرد و اعدام های سیاسی را از سر گرفت، هم «مرد وطن دوست به دور از فساد» .

این دوگانگی، اگر با تحلیل حل می شد، ارزشمند بود، اما نویسنده، به جای تحلیل، این دو تصویر متضاد را کنار هم می چیند و می گریزد ، دقیقاً مثل کسی که می خواهد هم دل منتقدان را نگه دارد، هم دل ستایشگران را، و در این میانه، خود حقیقت را قربانی می کند .

این، شجاعت تحلیل نیست ، ترس از قضاوت است، پوشیده در ردایی از «بی طرفی» ظاهری. و سرانجام، آن جمله پایانی پرطمطراق ، «تاریخ دادگر بی رحمی است!» ، که باید بی پرده گفت: این جمله، نه پایان یک تحلیل، که اعتراف ضمنی نویسنده به شکست خودش است .

وقتی استدلال تمام می شود و سند نیست، شعار می آید تا خلأ را پر کند .

تاریخ، دادگر بی رحم نیست، تاریخ، انبوهی از اسناد است که باید با صبر و درد کاویده شود. کسی که به جای کاویدن سند، بر طبل شعار می کوبد، به خواننده خود احساس می فروشد، نه فهم.

این سرزمین، پس از پنجاه سال جنگ، دیگر تاب تحمل چنین «تاریخ نگاری»ای را ندارد ، تاریخ نگاری ای که با زیبایی زبان، خواننده را مسحور می کند تا او فراموش کند بپرسد: سند کجاست؟

منبع کجاست؟

چرا این تناقض حل نشده؟

اگر امروز در برابر چنین متن هایی سکوت کنیم، فردا نسل بعدی، تاریخ خود را نه از دل اسناد، که از دل زیباترین شعارها خواهد آموخت ، و آن روز، دیگر نه تاریخ خواهیم داشت، نه حتی شعر ، فقط پژواک جمله های قشنگی که هیچ کس نمی داند از کجا آمده اند و به کجا می روند.

نقدِ راستین، جسارت می خواهد ، نه جسارتِ فریادزدن، که جسارتِ پرسیدن، حتی از زیباترین جمله ها.

این جا مقاله ای پرتو نادری را بخوانید

=====

مردمانی که از تاریخ نمی آموزند، تاریخ را تکرار می کنند!

نویسنده: پرتو نادری

با کودتای داود خان در 26 سرطان 1352 خورشیدی، دو مین تجربه دموکراسی در افغانستان پایان یافت. همان گونه که با صدرات او دموکراسی دوران شاه محمود خان نیز پایان یافته بود.

او دموکراسی زمان شاه را دموکراسی قلابی خواند و از نیاز افغانستان به دموکراسی واقعی سخن گفت. در حالی که با کودتای او بر دروازه پارلمان قفل آویخته شد. به فعالیت احزاب سیاسی پایان داده شد. آزادی بیان خاموش گردید. نشرات نشریه های حزبی و غیردولتی متوقف شد. رشته اعدام های سیاسی بار دیگر آغاز یافت. در حکومت تک محوری داود خان، او خود رئیس شورای انقلابی بود، صدر اعظم بود، وزیر خارجه بود و وزیر دفاع .

داودخان با کودتای خود با همان سیاست هایی به میدان آمد که آن سیاست ها را در دوران صدرات خود دنبال می کرد . در نخستین بیانیه رادیویی خود گفت: اختلاف تاریخی که با پاکستان داریم هم چنان بر جای خود باقی است. او در پیوند به اتحاد شوروی گفت: دوستی ما با شوروی خلل ناپذیر است. چنان بود که کشورهای غربی نظام او را یکی از اقمار اتحاد شوروی پیشین تلقی کردند.

پاکستان از همان نخستین روزها کارزار بزرگ تبلیغاتی را بر ضد نظام او آغاز کرد. برنامه رادیویی «کاکا جان و برخوردار» از پشاور پاکستان به زبانهای پارسی دری و پشتو به نشرات آغاز کرد که در افغانستان شنونده گان زیادی داشت. این جا جز همان برنامه " دا پشتونستان زمونژ " دیگر هیچ کارزار تبلیغاتی بر ضد نشرات پاکستان وجود نداشت!

نظام جمهوری داود خان چنان پلی بود که زمینه نفوذ روز افزون اتحاد شوروی به کشور را فراهم ساخت. می شود گفت که تجاوز شوروی بر افغانستان از همین پل گذشت.

داود خان راهی را که برای رسیدن به قدرت کشود، بعداً خودش با کودتای خونین ثور 1357 قربانی همان راه گردید .

مرد خودرای و یکه تازی بود؛ اما مرد وطن دوستی بود به دور از فساد مالی و اخلاقی. خواهان توسعه اقتصادی بود و اما هر گونه صدای مخالف را به شدت سرکوب می کرد. صدیق فرهنگ در پیوند به جاه طلبی های او گفته است که داود خان خوش داشت ولسوال یک ولسوالی باشد تا این که معاون صدر اعظم. بزرگترین اشتباه او در آخر نظامش در برخورد او با رهبری حزب کمونیست شوروی، با بریژنیف بود که نشست رسمی را ترک کرد و از نشست بدون رعایت هر گونه اداب دیپلماتیک بیرون شد. این کار او فرعون سرخ روزگار را سخت خشم گین ساخت تا این که به دادش رسید. می شود گفت که افغانستان تا امروز بهای همان اشتباه را می پردازد. روحش شاد باد! تاریخ دادگر بی رحمی است! ۲۶ سرطان ۱۴۰۵

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد